

شناسائی پنج فهلوی کهن

در دو کتاب خطی سالهای ۵۴۳ و ۹۰۸ هجری، که در کتابخانه‌های برلین آلمان و مجلس (شماره ۲) نگهداری می‌شوند، پنج چهاردانه (= رباعی، دوبیتی) از فهلویهای قدیمی و ناشناخته و ناخوانا به زبان بومی ایران بوده، که ایرج افشار آنها را بازیافته، عکس فراهم آورده، خوانده، در شماره‌های بهمن و اسفند ۱۳۶۰ و اسفند ۱۳۶۱ و اردیبهشت ۱۳۶۲ ماهنامه آینده چاپ کرد و از آگاهان خواست آنها را درست بخوانند، معنی کنند، بشناسانند، که خوانندگان آینده خود آنها را دیده و به یاد دارند.

اینک، نگارنده ناچیز، این فهلویها را، که از بخت یار، در بیشتر واژه‌ها و ساختمان به فهلویهای دیلمی، می‌مانند، بی هیچ «تصحیح» و دستکاری، در این نوشته، به کوتاه‌سخن، می‌شناسانم.

الف: چهاربیتی نسخه ۹۸۰، که افتادگی هم دارد، از دو چهاردانه جدا درست شده است. پس از بازخوانی، آوانوشت و معناهای هر پنج فهلوی یا پنج چهاردانه را در زیر می‌آورم:

فهلوی نخست

زبذوز، بوندوانی، وی‌ته، خوش نی

za baz-vaz, bondavâni vi ta xush ni

کام وهرباش‌کهنام، وی‌ته، خوش نی

kâm o har bâsh-kehânam vi ta xûsh ni

۱- پیر شرفشاه شاعر قدیم گیلان رباعی یا دوبیتی را چهاردانه نامیده.

حروفی که برای آوانوشت بکار رفته‌اند:

ā = A ā = B P = پ T = ت TH = ث؛ ط z = ج C = چ

H = ه X = خ D = د Dh = ذ R = ر Z = ز؛ ض؛ ظ Jh = ژ

S = س Sh = ش a = ع یا تکبیه روی حرف ا Q = غ؛ ق F = ف K = ک

G = گ L = ل M = م N = ن V = و Y = ی I = ای U = مانند

تلفظ U در لاین H : ه کوچک که ۴ همی در واژه‌های دیلمی بکار می‌رود و

نیمه ملفوظ است. u = او ö = تلفظی آمیخته و میان دو حرف A = ا و

E = E E = با تکبیه روی حرف ا . ö = با تکبیه روی حرف O

بپیچم گونه دل نگیره آرام

ba-hic-am gûna del nagira ârâm

بپیچ این کپهانم، وی ته، خوش نی

ba-hic âyan-kehân-am vi ta xûsh ni

فهلوی دوم:

خو، سروان ساره، وی ته خوش نی

xov-e sarvân-e sâeh, vi ta xûs ni

اچؤلان، رنگه اوی بوی ته خوش نی

aj ôlân, rang, avi bûye ta xûsh ni

خوره مونیآ، کی وی ته ران ماهتن؟

xûrah, mû, nyâ, ki vi ta; rân sâhtan

خوش هباکش ده وازوی ته خوش نی

xosh ha' bâkash, da. vazûye ta xûsh ni

پرگردان به فارسی

اول: ز پلور بوندبانی، بی تو خوش نیست

بکام، باشکپانسی، بی تو خوش نیست

بپیچم گونه دل نگیرد آرام

بپیچ اینکپانسی، بی تو خوش نیست

دوم: غنودن زیر سروان، بی تو خوش نیست

ز گلها رنگه، بی بوی تو، خوش نیست

مبادم کام راندن بی تو خرم

خوش هباکش ز بازوی تو خوش نیست

شرح فهلویهای اول و دوم

چهار دانه اول

۱- گوندبانی، که سر فرماندهی و سر پاسداری لشکریان و گروهان مردمان است، از پلور بی تو خوش نیست. پلور یعنی: عتاب آما بر تارک کوه آشیان کردن و بچگان آوردن و شکارگاهها زیر بال و پر خود داشتن. یا: همچون آب بخشان در طارم کوهسار، آب آبادانی بخش بهر سو روان کردن. یا: بسان پرتو روشنائی بودن، که بامداد نخست از سر کوه می تابد و شامگاه دیرتر از همه دامن برمی چیند. یا: همانند داور سالاری بودن که از کرسی دآوری بد و خوب و آمیغ و ناآمیغ را از هم جدا و فرمان خویش را روا می کند. یا: مانند همای، سایه بهره و روزی و خرمی برس همه گسترده. و یا: بگونه کردونه دار چرخ گردون سررشته همه کارهای زمینیان را به دست داشتن.... بی تو خوش نیست.

۲- مرا، کام همه آن چیزهایی که اکنون در جهان هستند و باشیده‌اند، بی تو خوش نیست.

۳- بی تو بهیچ‌گونه دلم آرام نمی‌یابد.

۴- و همه آن چیزهایی که در آینده به‌جهان خواهند آمد و هستی خواهند یافت و باشانیده خواهند شد، بی تو برایم خوش نیست.

چهاردانه دوم

۱- در زیر سایه سروها خنودن برایم بی‌تو خوش نیست.

۲- رنگ گل‌ها بی بوی تو خوش نیست.

۳- (خوره) خرمی یا: آن فر و فروغ ایزدی که کارمایه فرمانروائی و کامیابی این جهانی است، به‌من نمی‌پرازد که آنرا بی‌تو بزیارم در آورم، و سوار بر کار کدخدائی گروم.

۴- مانند دلداده‌ای که دست دلبر را می‌گیرد و به‌سوی خود فرا می‌خواند، اما دلبر دست خود را پس می‌کشد و پرهیز می‌نماید، بوس و کناری که تو با بازوان‌خویش آنرا پس‌بزنی و برانی و نخواهی، خوش نیست. یا: بوس و کناری که میان بازوان تو نباشد، خوش نیست.

ب - فهلویها یا چهاردانه‌های نسخه ۵۴۳ هجری:

فهلوی از گفته عین‌الدین

در نسخه ۵۴۳، سه فهلوی کهن از شاعری ناشناس و هارف، به نام عین‌الدین، که معناهای (عین‌آ) با جان سخن او در فهلوی اولش سازگاری دارد، آمده، که من این سه فهلوی را در دنباله دو فهلوی نخست، به شماره‌های سوم و چهارم و پنجم نوشتم.

فهلوی سوم

جمن نگا هراشد جم نیام

jaman negâ harâshad jam nayâvam

خورم سوگند جم‌لوکی نیام

xûrom sowgand jam-lûk-i nayâvam

بمن واجند چشم‌اوکی نیای

baman vâjand jashm-ovki nayâvi

جشم یام، بژ چشم‌اوکی یام

jashom yâvam bajhe jashm-ov ki yavam

برگردان به‌فارسی

۱- با نگاهی اخگرپار و سوزان سراپای وجودم را خیره ورنانداز و بررسی

۲- بمعناهای عین در گزارش‌واژه‌ها نگاه کنید.

می‌کند. یارای به‌خود جنبیدن ندارم. (یا: جم؟ را نمی‌یابم).
 ۲- مانند نامزدهای گناهکاری که برای نشان‌دادن بیگناهی خود سیاوش‌وار و ابراهیم‌آسا در برابر کاووسیان و نمرودیان به‌میان‌پشته‌آتش درآمده سوگند می‌خورند، من نیز سراپای وجودم در آتش جم درآمده سوگند می‌خورم، اما نه جم می‌یابم، نه (جم‌لوك): نه آتشخداى و نه کوهه و توده‌ای از آتش و آتشگاه و نه آذربان و داور و داورانی جم‌جهاه و بخرد و پاك و آگاه، و نه سخنی از او، یا از آن جمع، نمی‌یابم.
 ۳- به من می‌گویند: (جشموك) را نخواهی یافت.
 ۴- آری. به هرکجا که بروم قانون و آئین و آثار؟ کاری و ساری (جشموك) را می‌یابم!

فهلوی چهارم

وسی بین خاندن بمرد و بزنده

vasi bein xānada bamard o baznand

کهان یه یاویا، یکی بمئنند

kehān ya yāvya baki bemanand

ازی هر سولائی دارم، آولا

az-i har sū-lāi dārom āval-a

بمرگت اویره‌یی روچی هنی‌چنند

ba marg-avira ī rūji hanijnand

برگردان به‌فارسی

۱- بسیار بنگری که (خانواده) یعنی: همان بزرگزاده بلندپایه‌ای که در سپاهیگری گیل و دیلم فرمان فرمانروا و سپهسالار را به‌لشکریان می‌رساند، مرد و پنبه‌اش را زنده!
 ۲- دنیا يك یاوه است، مانند فرزند سقط‌شده و پس‌افکنده.
 ۳- از این است که هر گستاخ سخنی و شطاحی که من دارم از (سرآغاز) است.
 ۴- محکوم به مرگ شدن و برای گناهی اندک کیفی پاره‌پاره‌شدن و به سیخ و سلابه کشیده شدن یافتن! این است آن روزی یا روز موعود؟

۳- در دیلمی: JEM یعنی: جرقه و اخگر آتش - جنبه‌وجوش و تکان حرکت - آنکه با دیگری جفت و همیوخ شده چیزهای دیگر و (جمع) را پدید می‌آورد. جم: در فرهنگهای فارسی: جمشید - پادشاه بزرگ - ذات و گوهر و جنم - پاکیزه - عزرائیل - عقل دوم از عقول دهگانه است.

۴- جم و جم‌لوك و جشموك در این فهلوی معناهای گوناگون دارند که در شرح واژه‌ها یاد کرده‌ام.

فهلوی پنجم

۵.....

بهر گنجی و بیه این خوان

ba har konji vabiya-în-a xâna

دای نی و ش و نامخواز آمرز

da ī nei vash vanâha-xâz âmorz

کیش رمزسته، دستانم پمان

keyash ramzasta, dastânôm bomâna

برگردان به فارسی

..... ۱-

۲- بهر گنجی مانند انبوه گیاهان و میوه‌ها که درآمده و روئیده باشند، در هر جا پدیدار است و می‌خواند که:

۳- به این نی خوش‌نوا بی‌غل‌وغش گناخواه، (یسا: خواستگار وینا: ساز تنبورمانند باستانی) آمرزش داشته باش که اینگونه داستان می‌زند: مانند کودکی که در بازی سرخوردن از جای بلند و ترمی سر بخورد و به پائین فروافتد، از آغاز، خمیره وجودم را چنین سرشتند که به گناه اندک لغزشی، از فراز به فرود درافتند شوم، و تنها از من، نغمه و نوا و افسانه و افسون‌ها برجا بماند!

اشاره‌ای درباره‌ی این فهلویها یا چهاردانه‌ها

دو فهلوی نخست که دانسته نیست از کیست گرچه شیوا و بلند و زیبا است، اما عاشقانه است.

سه فهلوی دیگر که شاید در سده ششم هجری، همان زمان نوشتن نسخه خطی ۵۴۳ زبانزد بوده یا گفته شده بود، عارفانه است که خواننده بادقت، خود به ارزششان پی خواهد برد.

عارف ناشناس ما عین‌الدین، با دیدگانی ژرف‌بین، و زبان و هنری در خور آفرین، همان پرسشهای بزرگ و آشنای حکیمان پیشین را پیش کشیده: پرسشهای بخردان درباره‌ی

چگونگی و چرایی آفرینش

مزدای و بهم بستگی و هموردی خوبی و بدی.

چیرگی تیرگی و بدی بر فروغ و نیکی.

رویداد گناه آغازین از آغاز زمان.

فرو افتادن اسطوره آدم و حوا از بهشت آرزو به این دنیای دون و دچار شدن

۵- از مصرع نخست این فهلوی عکسی و متنی به دست نیاوردم. چنانکه افتخارگنت در اصل نسخه نیز این مصرع از بین رفته است.

آفریده به رنجهای روزافزون، که گوئی زروان سرنوشت، از سرآغاز در خمیره اش سرشت!

روا ساختن کیفرها، به ناروا، در برابر آنچه که گناهان نامگذاری شده اند. روزی ناگزیر آدمیان شناختن مرگ و شکنجه ها. برای گناهی اندک، در این روز، یا آن روز.

نی آسا، با همه آزادگی، پای بسته در لجنزار بندگی، داستان سوز زندگی را حکایت کردن.

و یا همچون وینا (= ساز تنبورمانند قدیم) گوشمالی خوردن، و با رگت جان نالیدن و دستانها سرودن که:

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که در این دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد بدین دیر خراب آیدم

یا:

بشنو از نی چون حکایت میکند
از جدائیهها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا بیریده اند
از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد و اشتیاق
هر کسی کو دور مانده از اصل خویش

بازجوید، روزگار وصل خویش ... ۷

پرمیته:

اگر گناه، خود از سرآغاز بود،
که گناهی را در خمیره وجود آلود،
پس این کیفر گناهکاری از چه بود؟
اما از دادرسان دادگاه داد، پاسخی نشنود!

عین الدین، نه تنها پرسشهای بزرگ پیش کشیده، به گفته خویش، گستاخ سخنی با شطاحی صوفیانه کرده، فرآورده های این گیتی فرومایه را، که فرزند سقط و نامشروع و پس افکنده ایست، از گناه (سرآغاز) می داند.

با آنکه خود را گناهکار نمی شمرد، چون به گناه نامزد شده، به آزمون ایزدی آتش، و سوختن، درمی افتد، اما ایزد آتش، و جمجاه، و هیئت داوران و شایستگان

پاك و بيگناه كه گفته‌ای داورانه بگویند، نمی‌بینند!

شعر او، فهلوی، با اوزان مجائی است که مانند همه فهلویها با آواز و آهنگ خوانده می‌شده است. همان شعر قدیم مردم ایران، با گویندگانی، کم یا، بی نام و نشان، اما زنده در زبان و جان آنان. نه شعر موبدان و دبیران خسروان، یا چاکران آنان.

آینده

آقای عمادی در دنباله، واژه‌های فهلویها را يك يك معنی و شرح کرده است. آن قسمت که بیشتر برای اهل‌خبره است در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهد شد.

یادآوری دیگر

مشترك گرامی

□ تمنی دارد اشترك يكساله ۱۳۶۳ را که ۲۵۰۰ ریال است هرچه‌زودتر به حساب شماره ۱۷۹۵ به نام ایرج افشار در شعبه ۳۳۰ بانك ملی ایران (باغ‌فردوس تجریش) بپردازید و حتماً حتماً قبض دریافتی از بانك را با پسر سفارشی برای ما بفرستید تا از پرداخت پول توسط شما مطلع شویم. بانك ملی وصول پول را جداگانه به ما اطلاع نمی‌دهد.

□ در صورتیکه وجه اشترك را تا آخر شهریور نپردازید دفتر ناچارست ارسال مجله را قطع کند زیرا رسیدگی به دفاتر و معین کردن نام کسانی که وجه نداده‌اند و ارسال ورقه یادآوری دشواری دارد و مدیر مجله دست‌تنه‌است.

□ مشترکانی که وجه را بموقع نمی‌دهند یا می‌پردازند ولی رسید بانکی را به ما نمی‌دهند از این‌که مجله‌را قطع می‌کنیم می‌رنجند و گلایه آغاز می‌کنند ولی پیش خود فکر نمی‌کنند که معنی «اشترك» پرداخت وجه پیش‌از ارسال مجله‌است و مسئول مجله چقدر می‌تواند وقتش‌را به مکاتبه بگذراند.